



جلال آل احمد، بی تردید یکی از معدود نویسندگان ستهنده معاصر، و از جمله پیشگامان جدی و سرشناس ادب سیاسی و اجتماعی ایران در سده اخیر است. در عین حال، او چهره‌ای است بسیار جذاب، که به ویژه نفوذ و تاثیر افکارش از دهه ۱۳۴۰ آغاز شد و پس از آن نیز ادامه یافت.

آل احمد در سال ۱۳۰۲ هـ. ش در تهران به دنیا آمد. خانواده‌اش، در اصل از مردم طالقان بودند و در سال‌های دور به پایتخت کوچ کرده بودند. پدرش روحانی بود؛ «سید محمد تقی طالقانی» (آل احمد)، و نیز آیه‌الله «سید محمود طالقانی» و «شیخ آقابزرگ طهرانی» از جمله خویشان نزدیک ایشان به شمار می‌آمدند.

جلال آل احمد، پنهان از چشم پدر و به رغم مخالفت‌های او، همزمان با کار در بلژر به دبیرستان دارالفنون رفت و در رشته ادبی، دیپلم گرفت. سپس به دانش‌سرای عالی تهران وارد شد و در رشته زبان و ادبیات فارسی نزد استادانی چون «عباس اقبال آشتیانی»، «بدیع الزمان فروزان‌فر»، «محمد ابراهیم پور دلوود»، «احمد بهمن‌یار»، «محمد تقی بهار»، «محمد معین» و دیگران به تحصیل پرداخت. دوره دکتری این رشته را نیز آغاز کرد، اما آن را نیمه کاره رها کرد و معلم شد. مبارزه‌ها و هیجانات سیاسی-اجتماعی سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ. ش - که به تعبیر او «دانشگاه مردم» شده بود - برای وی که فردی پر شور و اجتماعی بود، جاذبه دیگری داشت؛ ابتدا در حزب توده نام نوشت و «در عرض چهار سال از صورت يك عضو ساده به عضویت کمیته حزبی تهران» رسید [يك چاه و دو چاله و مثلا شرح احوالات، جلال آل احمد، رواق، بی تا، ص ۴۹]. ولی طولی نکشید که گروه ناراضیان به رهبری «خلیل ملکی» [او نیز از يك خانواده روحانی مربوط به «ملکی تبریزی» عارف مشهور برخاسته بود] در سال ۱۳۲۶ هـ. ش از حزب توده انشعاب کردند. آل احمد جزء مهمترین افراد این انشعاب بود و مشیر و مشار «ملکی» شمرده می‌شد.

پس از انشعاب، تا مدتی او را بر کنار از سیاست می‌بینیم، تا این که در سال‌های نزدیک به کودتا، به همراه «ملکی» و عده‌ای دیگر به «حزب زحمتکشان» «مظفر بقایی» رفت که نماینده مجلس بود و به اعتبار نام پدرش؛ که از سرشناسان و مشروطه‌خواهان کرمان بود، و با نفوذ و اثر برخی دوستان و هم‌راهانش، در آن سال‌ها نامی به هم زده بود و قدرتی داشت. اما آل احمد از اینان هم سرخورد و به تعبیر مشهور خودش «سیاست را بوسید و کتک گذاشت». در سال‌های بین انشعاب و پیوستن به گروه اخیر، با بانو «سیمین دانشور» - نویسنده و مترجم سرشناس سال‌های بعدی - ازدواج کرد.

نخستین اثر برجسته آل احمد در عالم نویسندگی «مدیر مدرسه» (۱۳۳۷) است که در سال‌های بختگی نشر و اندیشه‌وی نوشته شده، گرچه پیش‌تر «از رنجی که می‌بریم» (۱۳۲۶)، «دید و بلز دین» (۱۳۲۴)، «سه تار» (۱۳۲۷)، «زن زیادی» (۱۳۳۱) و همزمان «سرگذشت کتدوها» (۱۳۳۷) نیز از او انتشار یافته بود؛ اما اثر صریح و جاندار که از دزون يك نوشته جذاب سر می‌کشد، و تضادها و چندگانگی‌های محیط فرهنگی و اجتماعی مقطعی از تاریخ ایران را به خوبی می‌نمایاند، از آینه «مدیر مدرسه» جلال آل احمد، به نحوی بارز خود را نشان می‌دهد. او البته تا سال‌های پایان عمر کوتاهش، داستان‌نویسی را رها نمی‌کند و «تون و القلم» (۱۳۴۰)، «نفرین زمین» (۱۳۴۶) و «پنج داستان» (که پس از مرگش در سال ۱۳۵۰ چاپ شد) را می‌آفریند، اما هیچ‌يك، درخشش و لوج و ایجاز خاص «مدیر مدرسه» را نمی‌یابند.

هنر آل احمد، به هیچ روی به «مدیر مدرسه» محدود نمی‌شود. در واقع شکل اساسی تاثیر او، بیش‌تر در «غرب‌زدگی» (۱۳۴۱) و «در

## چشم اندازی از

## زندگی و آثار

# جلال آل احمد

خدمت و خیانت روشنفکران» (۱۳۴۷) جلوه گر شده است: دو اثر و رساله برجسته که با صراحتی تام و تمام به موضوع رابطه شرق و غرب (به طور خاص: ایران و غرب)، حکومت، روشنفکران و استعمار قدیم و جدید می پردازد و در آن مسایل و وجوه اجتماعی و اقتصادی اقتباس و اخذ و تاثیر از تمدن فرنگی، به گونه ای صریح و جدی، اما جدلی باز نموده می شود. شهرت نویسنده، به ویژه با اثر نخست، در چند سال آخر عمرش کاملاً تثبیت می شود و حلقه هایی از تحصیل کرده های دینی و غیر دینی زیر تاثیر آن قرار می گیرند.

یکی از جنبه های مهم ادبی این نویسنده، نگارش مقاله های کوتاه و بلند در زمینه های گونه گونه فرهنگی، اجتماعی، ادبی و هنری بود: مسایل آموزشی، کتاب های درسی، نقاشی، شاعر، شعر، قصه و... که عمدتاً در «هفت مقاله» (۱۳۳۳)، «سه مقاله دیگر»

(۱۳۴۲)، «ارزیابی شتابزده» (۱۳۴۳) و «کارنامه سه ساله» (۱۳۴۱) آمده است.

او هم چنین به پژوهش های اجتماعی [به شیوه تک نگاری]

در مناطق و روستاهای

دور افتاده ایران نیز بسیار

علاقه داشت. این

پژوهش ها، به وضعیت

معیشتی، ساخت و

بافت اجتماعی، روابط

مردم، اعتقادات،

فرهنگ عامه و غیره

مربوط می شد و او از

نخستین کسانی بود که

به چنین مطالعاتی در

ایران دست زد: «لورزان»

(۱۳۳۳)، «تات نشین های

بلوک زهر» (۱۳۳۷) و «در

یتیم خلیج، جزیره خارک»

(۱۳۳۹).

جلال آل احمد اهل سیر و سفر بود:

هم به گوشه - کنار ایران سر می کشید و هم به

کشورهای دیگر می رفت. یادداشت هایی که در سفرهای

داخلی بر می داشت، در مجموعه مقالات او چاپ شده است. اما

مهم ترین سفرنامه وی، بی شک «خسی در میقات» (۱۳۴۵) است که

حاصل سفر حج اوست، در فروردین ماه ۱۳۴۳ نشر موجز و ظریف و

موثر آل احمد در این اثر، آهنگی سنگین و معنوی دارد. با این سفر و

کتاب [علایم آن در غرب زدگی / ۱۳۴۱ هویدا بود] او در هفت - هشت

سال آخرین زندگی، مذهب تشیع را به عنوان یک کارکرد و نقش ویژه در

حیات شخصی، افکار و آثار خویش، و مهم تر از آن در نزد جامعه ایرانی

می پذیرد. هر چند آل احمد، چندان اعتقادی به تصوف نداشت، اما

گرایش دینی او در «خسی در میقات» وجه عرفانی خاصی را نیز

دارد. یادداشت های «سفر به ولایت عزرا بیل» (۱۳۶۳) و «سفر به

ولایت روس» (۱۳۷۰) نیز به قلم این نویسنده در سال های اخیر انتشار

یافته است.

در کارنامه پربرگ و بار این مرد سخت کوش و پرشور برگردان هایی

به بررسی از آثار نویسندگان فرنگی هم دیده می شود. برخی از این آثار

تنها جنبه ادبی دارند و برخی دیگر به نگرش ها و جریان های سیاسی - اجتماعی آن سال ها مربوط می شوند. هر چند آل احمد چندان در ترجمه فارسی قوی دست نیست و اشکالاتی در برگردان های او دیده می شود، با این حال نمی توان از تاثیر برخی از این آثار در اندیشه ها و نوشته های قریح خشکان و نویسندگان معاصر وی یاد نکرد: قمارباز (داستایفسکی / ۱۳۲۷)، بیگانه (آلبر کامو، با همکاری علی اصغر خیرزاده / ۱۳۲۸)، سوء تفاهم (آلبر کامو / ۱۳۲۹)، دست های آلوده (سارتر / ۱۳۳۱)، بازگشت به شوروی (آندره زید / ۱۳۳۳)، مایه های زمینی (آندره زید، با همکاری پرویز دلروش / ۱۳۳۴)، کرگدن (اوزن بونسکو / ۱۳۴۵)، عبور از خط (ارنست یونگر، با همکاری محمود هومن / ۱۳۴۶) و تشنگی و گشنگی (اوزن بونسکو / با همکاری منوچهر هزارخانی / ۱۳۵۱).

زندگی جلال آل احمد، نویسنده

چیره دست، اجتماعی و شگفت آور

معاصر که دهه چهل ادب ایران به

درستی و تمامی «زیر نگین او

بود و او با یک نشر تیز، با

ریشه، دموی در یک زمینه

مستعد اجتماعی بر

نسل بی ماجرای آن

دهه «ایشنو لونی،

مکالمات با اکبر

رادی، ملک بهرام

امیری، هدایت،

رشت، ۱۳۷۰،

ص ۴۶] تاثیر جدی و

عمیق گذاشت، در

اواسط شهریور ماه ۱۳۴۸

در دهکده ای در اسالم

[تالش، گیلان] به پایان

رسید، اما تاثیر او، حتی در دهه

پنجاه که سرشار از مبارزه های

سیاسی بود، نیز به نحوی جلوه کرد و

آثارش در سال های پیش و پس از انقلاب،

خواهندگان و خوانندگان و دوستداران بسیار یافت. به رغم

این که در سال های اخیر، دیگر کم تر از آل احمد سخن می رود، اما جاذبه

شخصیت و آثار وی، در دهه گذشته تا حدی حفظ شده ولی اندک اندک با

آن ها به مثابه توجهی کلاسیک بر خورد می شود.

۲ در باره زنده یاد آل احمد یادنامه ها، مقاله ها، رساله ها و آثار زیادی

نوشته شده که گردآوری نام و نشان آن ها کاری است درازدامن، و البته با

لرزش. زیر امجال بیش تری برای پژوهش و ژرف کاوی در آثار او را

فراهم می آورد. یکی از آخرین آثاری که در نقد و بررسی آثار و

اندیشه های او به رشته تحریر در آمده و انتشار یافته است، از آن ادیب و

منتقد معاصر، «عبدالعلی دست غیب» است: نقد آثار جلال آل احمد،

نشر ژرف، ۱۳۷۱، ۲۷۱ ص. «دست غیب» [متولد ۱۳۱۰، شیراز]

از جمله نویسندگان و منتقدان پرکار معاصر است و آثار مختلفی در

زمینه های نقد ادبی و ترجمه آثار فلسفی از او نشر یافته. او هم چنین

تک نگاری هایی در باره شاعران و نویسندگان معاصر نوشت و در این

زمینه از جمله بیش آهنگان به شمار می رود: نقد آثار نیما / ۱۳۵۱، نقد



آثار غلامحسین ساعدی / ۱۳۵۱، نقد آثار احمد شاملو / ۱۳۵۲، نقد آثار صادق چوبک / ۱۳۵۳، نقد آثار سیدمحمدعلی جمالزاده / ۱۳۵۶، نقد آثار م. ا. به آذین / ۱۳۵۷، نقد آثار احمد کسروی / ۱۳۵۷، نقد آثار بزرگ علوی / ۱۳۵۸، نگاهی به مهدی اخوان ثالث / ۱۳۷۳.

«دست‌نویس» در مقدمه اثر نوشته که آل احمد را نویسنده‌ای گرمی و بالرز می‌داند، زیرا او «جانبدار حقیقت» بود و به خاطر «جهش‌های اندیشه و شگرد نوشته‌هایش، که سیلی است خروشان و بی‌قراری، مارا به احترام و همدلی با خویش وامی‌دارد. او «در نوشته‌هایش خیر از بحران می‌داد و درد. تماشای زشتی‌ها به لرزه‌اش می‌انداخت، ولی باز به آن‌ها می‌نگریست: زرفکاو و دقیق. زیبایی آرمان‌هایی که داشت، لحظه‌ای آسوده‌اش نمی‌گذاشت. حقیقت و فرهنگ برای آل احمد ارزشمند بود. زیست روزانه و چشمک زدن‌های سطحی روزگار پسند او نبود، او افقی بس برتر را می‌نگریست؛ در هر حال نوشتن این سخن نه تنها نابه‌جا نیست، بلکه ضروری است که «بوغ آل احمد توانست خود را این‌جا و آن‌جا، گاه در تمثیل و رمز و گاه در سفرنامه‌نویسی و گاه در صراحتی شگرف، و در پرده‌های گوناگون هنری، پراکنده ولی با جلوه‌ای دل‌انگیز و بیدار کننده نشان دهد، و در گفتار و کردار راهی به سوی آینده، به سوی پایداری و ستایش فضیلت‌ها و نکوختن بدی‌ها بیابد و این‌هاست که او را راجمند می‌کند، و آثارش را رنگی ویژه می‌زند: رنگ هنر اصیل و ماندگار».

داستان‌های کوتاه آل احمد، تجلی ویژه‌ای از سبک و فن داستان‌نویسی نویسنده به شمار می‌رود؛ «از درون مایه داستان‌ها روشن می‌شود که می‌خواهد فرادش‌های واقع‌گرایانه نویسنده‌گان ژانلیست اروپایی و دهخدا و هدایت و علوی را ادامه بدهد». تصویر عشق‌های رمانتیک و سطحی در نوشته‌های او به چشم نمی‌آید. اگرچه در همه

«جهل و چند قطعه‌ای که آل احمد به عنوان داستان کوتاه عرضه کرده است، بیش از ده تا دوازده داستان کوتاه موثر و با اسلوب نمی‌یابیم. بقیه قطعه‌ها از این جهت نقص فنی فراوان دارند، و گاه از ویژگی‌های بدیع داستانی به دور افتاده‌اند. ولی ضعف شگرد و شکل‌بندی ظاهر نمی‌تواند مایه انگیزه درون مایه نیرومند بر خسی قطعه‌ها شود و نباید بشود». در واقع باید گفت که در داستان‌های کوتاه «آل احمد می‌کوشد واقعیت‌های زندگی اجتماعی را با نظری انتقادی ارائه کند، اما گاه در عرضه این واقعیت‌ها، تصویرسازی هنری در پرده می‌ماند».

«مدیر مدرسه» در مسیر داستان‌نویسی او، نقطه آغازی است. آل احمد با این اثر، گام بلندی در زمینه سبک (و البته درون مایه تازه داستانی) بر می‌دارد. درون مایه داستان بسیار ساده است و لوج و فرود و طرح و توطئه معینش ندارد. «مدیر مدرسه» شخصیت دو گانه‌ای دارد: از یک سو پارتی و دم‌این و آن را دیدن، از آموزش‌گری به مدیریت یک مدرسه دور افتاده می‌رسد. از دیگر سو، در ایجاد محیط آموزشی مناسب کوشش و تلاشی مجدانه‌ای را به اثبات

می‌رساند. در پایان داستان، پیش از آن که فرآیندهای اجتماعی و فشارهای فردی و جمعی او را از صحنه دور کند، خود میدان را ترک می‌کند».

آل احمد سایه‌هایی از شخصیت خویش را در این داستان باز نموده است: «کنار رفتن پایانی معلم از صحنه به عنوان رئیس یک مرکز آموزشی کوچک، با کناره‌گیری نویسنده از سیاست، هماهنگی کامل دارد. اما او نمی‌تواند نسبت به اجتماع و سیاست و به ویژه فرهنگ بی‌تفاوت بماند. او ناظر خون سردی نیست. بلزمی گردد. اما به نوعی دیگر خود را نشان می‌دهد و تا واپسین لحظه‌های عمرش درگیر و در متن مسایل روز می‌ماند».

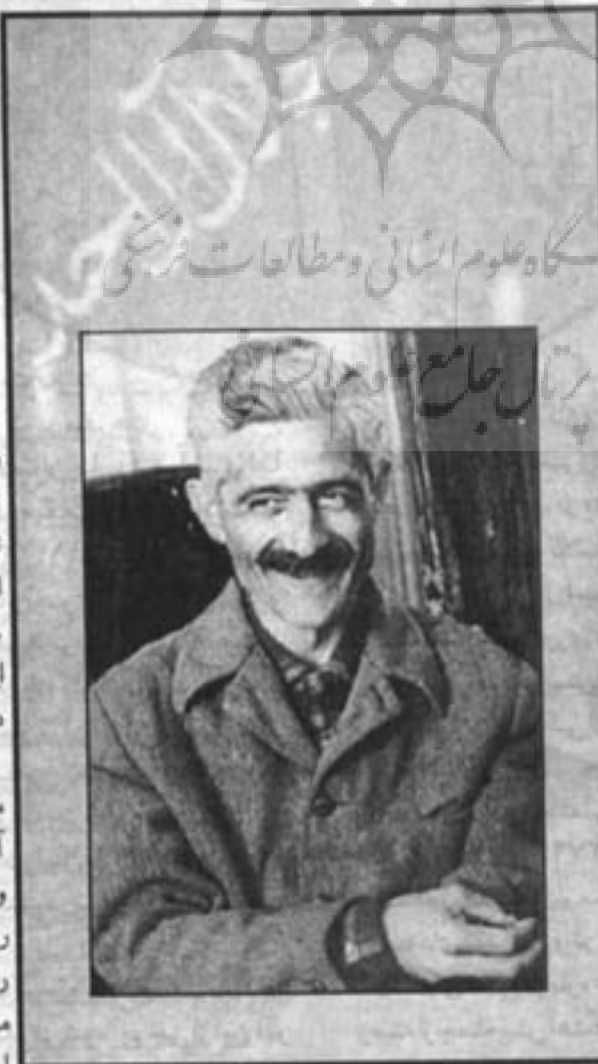
از میان داستان‌هایش، «دو داستان به شیوه تمثیلی نوشته شده است: سرگذشت کندوها-نون و القلم. در داستان نخستین زنیورها بهانه نویسنده‌اند برای نشان دادن اندیشه‌های اجتماعی، و در داستان دوم، آدم‌هایی-با نام مستعار برای چنین کاری برگزیده شده‌اند».

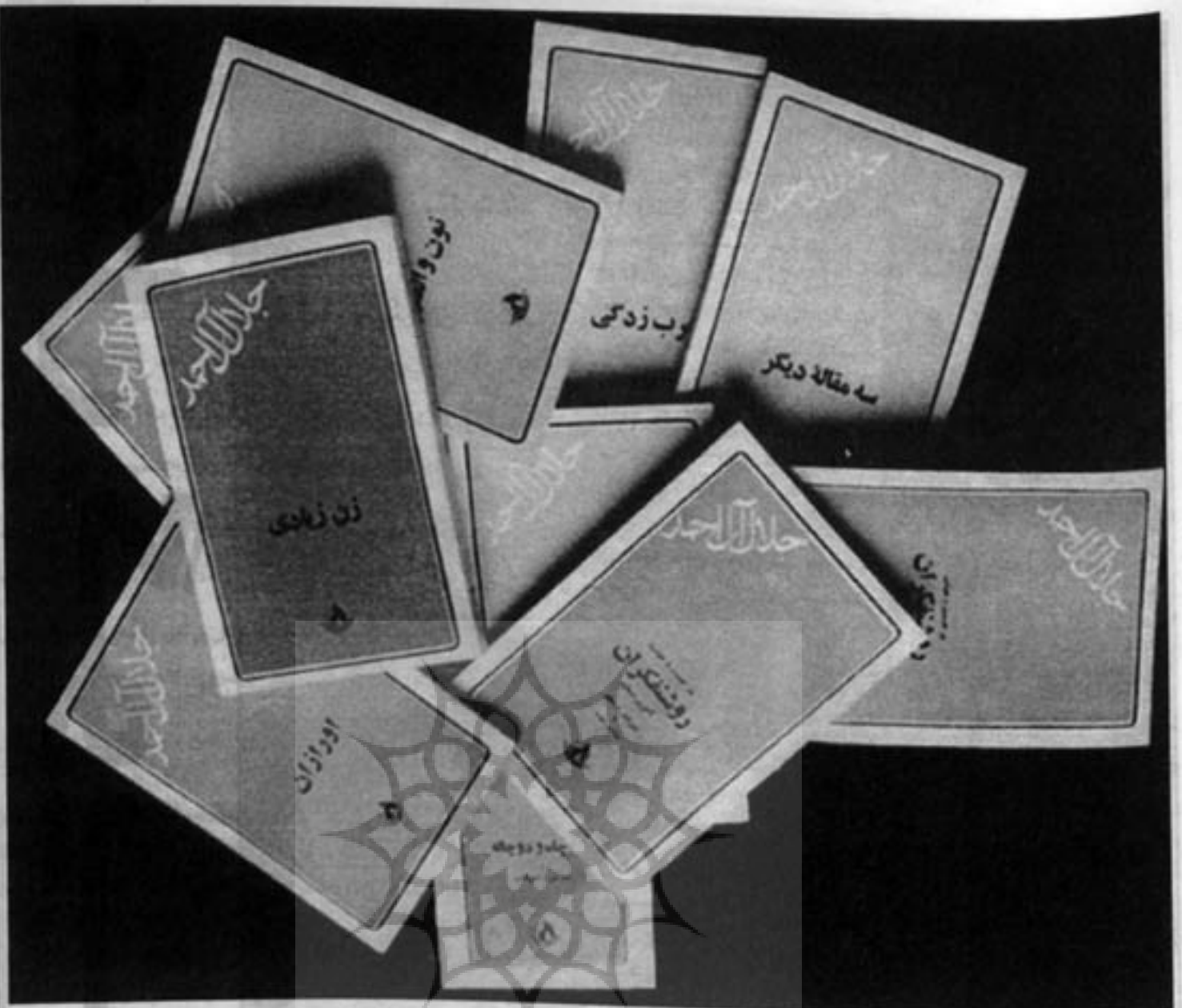
در آغاز دهه ۱۳۴۰، «غرب زدگی» آل احمد بر سر زبان‌ها می‌افتد. مراد او، از «غرب زدگی» بی‌تردید «رهایی مردم جهان سوم از زیر بوغ استعمار است. او از زمینه‌های تاریخی، انتقادی و فلسفی به مساله می‌پردازد. بیماری را به خوبی می‌شکافد، اما در نشان دادن راه چاره چندان توفیقی نمی‌یابد». شاید وظیفه تاریخی وی تنها همین بود که به درد ببرد و آن را با قلمی شگفت‌آور و انتقادی نشان دهد. این اثر شهرت نویسنده را بسیار کرد. به اعتقاری «در خدمت و خیانت روشنفکران، بسط یکی از مسایل دفتر غرب زدگی است». و آن همانا پرداختن به ارزش‌ها و یابی ارزشی‌های فعالیت‌ها و آثار فرهیختگان معاصر ایرانی است. «در این کتاب تیغه چاقوی حمله آل احمد در نبرد با معارضان و دستگاه‌ستمشاهی تیزتر شده است». این اثر از نظر «دید

انتقادی و ارزش اسنادی و تاریخی منسجم‌تر از غرب زدگی است و او در این کتاب با سرمایه علمی و تاریخی پیش‌تری به میدان آمده است». هر چند دید و نحوه کارش، به شکل علمی در نمی‌آید و شاید حسن و زیبایی کار او هم در این است که دید و شکل عاطفی‌اش، در علمی‌ترین کارها حفظ می‌شود.

در «خسی در میقات» کسی به میعاد می‌رود، و آن سفرنامه حیح لوست و «در زمینه کارهای وی، چه از نظر سبک و چه از نظر درون مایه جای نمایانی دارد: نگرشی تند و شتابزده درباره حاجیان و دربردارنده لوصافی درباره انگیزه درونی نویسنده در این سفر و جستجو، و گرایش به کشف نیروی ایمانی و معنوی در خویش، سفری است درونی و برونی به مولات‌هم».

«تقریباً زمین قصه‌ای است که از زبان معلمی به روستا رفته نقل می‌شود، ماجرای آن چه در مدت نهمه اقامت در دهی ویژه دیده و شنیده و آزموده و به صورت یادداشت‌های روزانه، یادداشت‌های او هنگامی که وی به روستای دیگری منتقل می‌شود، پایان می‌یابد. طرح کلی داستان، روایت‌گونه است و نقلی و شیوه آن واقع‌گرایانه، با





«از آن چه گذشت برمی آید که آل احمد، نویسنده‌ای است جستجو کننده، شوری درونی او را به کوشش، رفتن و یافتن می کشاند.»

او در حوزه حوادث آینده می شود و تا پایان عمرش، «از تاثیر فلسفه اجتماعی آزاد نشد، و هر چند از آن بریده بود، باز دل در گرو دل بستگی آن فاش شد.»

«دست غیب» یا اشاره به نشر آل احمد سخن خویش را به پایان می برد، او نشر نویسنده را نثری می داند که «چون گل می شکفتد و در فضای جان ها می بیجد، و همین که پژمرد، صددانه از آن مانده، به این سو و آن سو پراکنده می شود. کلک او رسام اندیشه‌هایی است که از جان آگاه برمی آید و در جان ها می نشیند. در راه حقیقت و فرهنگ قلم می زند و در جاودانگی سخن شرکت می جوید. سخن را به خاک نمی افکند، و آن را از زندان نیرنگ ها، دروغ ها، کین ها و کامجویی ها رهایی می دهد و بر لورنگی بلند برمی نشاند. ولی دروغ که مرگ زودرس جلال آل احمد را از سیر به سوی ستمیغ های بلندتری در نویسندگی باز داشت، و شعله فروزان هستی اش را خاموش کرد. خاموش؟! که این سخن نابه‌جاست. مشعل اندیشه‌های او خاموش نمی شود، و همراه زمان به پیش می رود و بر راه جویندگان راه فردهای روشن، روشنی می ریزد. با این همه آل احمد به مرگی زودرس در گذشت، و این چیزی نیست که بتوان از کنار آن بی‌افسوس و اندوهی زرف گذشت»:

یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم  
با نعره‌های غلغلش اندر گلو بهیست

صحنه‌سازی های موثر و گاه تصویری پراکنده. با این که زبان داستان تا حدی قدیمی است. الگوی داستان‌های جدید اروپایی را دارد؛ شیوه و رنالیست‌های جدید غربی...

جلال آل احمد، در تک‌نگاری های خود نیز به دنبال تازگی‌ها و شناخت مشکل های فرهنگی و امروزی است «از نگرش او تا بهین غرب، سیل آسایش می آید و آیین های کهن روستاها و شهر های ما را از بین می برد، و او می کوشد پیش از نابود شدن آن ها، در دفترهایی نگاهشان دارد.»

در مقاله نویسی، او استعداد ویژه خود را به معرض دید می گذارد. «او در مقاله های خود، تند و توفانی است، و در حقیقت جلوه ممتاز سبک وی را در مقاله هایش باید جست. در مقاله های خود بدون مقدمه وارد موضوع می شود، و خواننده را در متن مساله مورد بحث قرار می دهد. گرچه گاهی از این شاخه به آن شاخه می پرد، باز بر سر نکته بنیادی برمی گردد. به چالاکی وارد بحث می شود و به چالاکی از آن بیرون می آید. با خشم سخن می راند، و با همه کتایه‌هایی که در سخن خود به کار می برد، باز روشن است و آشکار و فاش می گوید و از گفته خود دل‌شاد است. دلایل گفتارش ضمنی است، و چون در پایگاه انتقادی است، گرم و گیرا می نویسد. نوشته هایش در این زمینه خالی از طنز، تمسخر، شوخی و استهزاء نیست. از واژه های عامیانه به قولی بهره می گیرد، و همه زرادخانه طنز و انتقاد خود را بر سر حریر فرو می بارد.»